

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

م. مشعل

برداشت خانم حضرتی از داکتر صبوراالله سیاه سنگ آئینه ی قدنمای افکار این خانم است

سایت انترنتی کابل ناته به مناسبت سالگرد تولدی آقای سیاه سنگ از نویسندگان وشعرا خواست تا باارسال مطالبی راجع به سیاه سنگ سالگردش را گرامی بدارد. عده ای با ارسال مطالب یادی از ایشان کردند و هر یکی سیاه سنگ را از دیدگاه خود ارزیابی نمود که من به آنها کاری ندارم. ولی درین میان برداشت فرشته حضرتی توجه مرا جلب کرد. باید علاوه کنم، که من از ضد و نقیض نویسی خانم حضرتی میگذرم و به یک جمله ی او می پردازم که مینویسد: «اما نمیخواهم پوشیده بگذارم که سخن او هرگز از یادم نمیروود که گفت: برای من شهید مسعود و گلبدین حکمتیار یکسان اند.»

برداشت خانم حضرتی نمونه ی نیبکیست از برخورد تحصیلکرده های بریده از مردم، که در میان ابرهای خیالیبافی درلجنزار زندگی ننگین دست و پا میزنند و زمانی به واقعیت های مشخص جامعه برخورد می نمایند، از آن بالا به عمق کثافت سقوط می کنند. در تمام کشورها تحصیلکرده ها دوره ی طفولیت را طی می کنند. یکی از مشخصات این دوره اینست که تحصیلکرده ها تشنه ی آموزشند و هنر، ادبیات و علم برایشان بمثابة هدف مطرح بوده و با فراگرفتن و دستیابی به آن کار را تمام شده می پندارند. این یکی که بیشتر از دیگران فراگرفته، فکر میکند که ناف زمینست و وظیفه ی دیگران را تمجید از وی تشکیل میدهد و آن دیگری که کمتر ازین آموخته است، از عقده حقارت و خود کم بینی رنج میبرد و به ستایش ناف زمین میپردازد.* اما با طی این دوره تحصیلکرده ها به روشنفکران مبدل میشوند. مشخصه ی این دوره اینست، که روشنفکران دیگر میدانند، که دانش، هنر و ادبیات وسیله است و نه هدف و با معیاره کار بستن آن در راه هدف به دو گروه تقسیم میشوند. عده ای برای بدست آوردن زر و جاه و جلال در خدمت زورگویان قرار گرفته، به توصیف، تمجید و توجیه اعمال جنایتکاران تبه کار برآمده و نه کرسی فلک را اندیشه ی شان زیر پا می نهد تا بوسه به رکاب قزل مسعود، قزل حکمتیار و قزل جنایتکاران جنگی زند. گروه دیگر روشنفکران، استقلال کشور و خدمت به توده های مردم پابرنه را والاترین هدف شان قرار داده نه تنها علم، هنر و ادبیات، بلکه زندگی پر افتخار شان را درین راه نثار میکنند. روشنفکران منحط در گودال امراض مختلف سقوط کرده و به مسایل از دید قومگرایی، زبانپرستی و سکتاریزم مینگرند. آنها نه تنها جرئت حمله به قاتلین مردم و متجاوزین به ناموس مردم و میهن را ندارند، بلکه مودیانه در صدند، تا حتی اعمال وحوش جنگسالار را توجیه نمایند. چه بسا ازین روشنفکران ملوث تا زمانی که خودشان مورد تجاوز قرار نگرفته اند، ناموس مردم را ناموس خود نمی پندارند. بنظر من در رابطه به تجلیل چلی وار سالگرد تولدی سیاه سنگ ونقل قول خانم حضرتی نکات ذیل قابل تذکر میباشد:

(۱) احمد شاه مسعود که عضو جریان اخوان بود، به دستور آی - اس - آی پاکستان به تخریبکاری علیه رژیم ملی داودخان دست به اغتشاش ضدملی زد. مردم قهرمان پنجشیر رفقای مسعوداین عوامل پاکستان را دستگیر نموده، به دولت تسلیم می کنند.

(۲) احمد شاه مسعود در ابتدای جهاد مشاور و دستیار آدم خان قوماندان حزب اسلامی گلبدین بود، که مردم به حق او را بجای آدم خان، آدم خور لقب داده بودند و احمدشاه مسعود شریک جنایات او در قتل روشنفکران و معلمین و متعلمین سمت شرق کشور میباشد.

(۳) مردم قهرمان پنجشیر به رهبری روشنفکران آگاه خویش در آغاز جهاد برحق مردم ما علیه رژیم کودتا، پنجشیر را رهایی بخشیده و به دژ شکست ناپذیر ضد بیگانه مبدل نمودند. اربابان مسعود چون از اهمیت ستراتیژیک پنجشیر مطلع

بودند، حاکمیت عناصر ملی و آگاه را بر آن دره تحمل کرده نمیتوانستند. از همین رو آنان وی را با پول و مهمات وافر بدانجا میفرستند. ابتدا مسعود از در همکاری و مفاهمه با عناصر ملی پیش می آید. زمانی که اعتماد آنها را جلب می نماید، از ایشان دعوت مهمان شدن در منطقه ی خود را بعمل می آورد. عناصر ملی که از دسیسه ی اربابان مسعود بی اطلاع بودند، دعوت او را لیبیک میگویند. مسعود غذا را در داخل مسجد ترتیب داده، از آنها میخواهد، که سلاح های خود را به احترام مسجد در بیرون گذاشته، برای صرف طعام داخل مسجد بروند. وقتی آنها داخل مسجد دور خوان غذا می نشینند، مسعود به آدم کشان جنایت پیشه اش اشاره می کند، تا داخل مسجد شوند. به این ترتیب مسعود با انتهای نامردی و برخلاف اوامر اسلام دیوار مسجد مقدس را به خون فرزندان رشید دره ی مرد خیز پنجشیر سرخ می کند.

۴) سازش و پروتوکول مسعود را با تجاوزکاران روسی بخاطر تصفیه مناطق شمال از قومندانان مخالف، فقط یاران جنایتکار و وطنفروشان قبیله گرای مسعود می توانند انکار نمایند.

۵) به گفته ی مردم در دوره ی شر و فساد شورای نظاری ها به سرمداری جنایتکار جنگی احمد شاه مسعود در کارته پروان به دختران جوان هموطنان هندوی ما تجاوز کرده و اجساد آن دوشیزه های پاک و بیگانه را در چاه می اندازند.

۶) لشکریان جناتکار شورای نظاری به رهبری احمدشاه مسعود جانی در حمله به افشار علاوه بر تجاوز به ناموس هموطنان شیعه ی ما حتی در مرستون به زن مظلوم و نابینا دسته جمعی تجاوز جنسی می نمایند.

۷) ناهید شیر دختر فداکار افغان پس از آنکه شورای نظاری های متجاوز برو حمله میبرند، راه مرگ را برگزیده و شرافت و پاکدامنی اش را از دستبرد یاران مسعود به قیمت خون خود نجات میدهد.

البته خانم حضرتی میتواند در رابطه به موارد بالا به آرشیف بی بی سی و سایر ارگان های نشراتی مراجعه نموده و اسناد آنرا به دست آورد.

حال با در نظر داشت نکات متذکره در رابطه با جنایات مسعود و شورای ننگین نظارش وقتی خانم حضرتی باز هم از زبان سیاه سنگ، جنایتکار جنگی ای چون احمدشاه مسعود را شهید خطاب می کند، سوالاتی مختلفی در ذهن انسان خطور می کند. من فکر نمی کنم سیاه سنگ به این حد سقوط کرده و همچو جانی ایرا شهید خطاب کرده باشد. من درین رابطه همین قدر متذکر میشوم که خود آقای سیاه سنگ اگر به این باطلاق سقوط نکرده باشد، باید برای افشای اتهام دروغین خانم حضرتی موضع بگیرد. بهر صورت اینکه خانم حضرتی کلمه ی مقدس شهید را در جلو نام کتیف یک جانی میگذارد، معلوم میشود که این خانم به حدی پرروی و دیده درا است که تمام شهدا و قربانیان جنایات احمدشاه مسعود و شورای نظارش را مورد اهانت ضدانسانی قرار میدهد. سوال اصلی اینست که چرا حضرتی علی رغم خانم بودنش تجاوز به زن نابینای مرستون، دوشیزه گان هندوی کشور ما و شهادت ناهید در مکروریان را نادیده میگرد؟ از گند اینگونه موضع کتیف بوی آن به مشام میرسد، که خانم حضرتی از مردان متجاوز به زن خوشش می آید و الی هر انسان عاقل، بالغ و باهوش اشیا را به نام اصلی آنها مسمی می کند و هرگز به این بی ننگی تن نمی دهد، که کلمه ی مقدس شهید را در جلو نام جاسوس بیگانه، خاین به وطن و متجاوز به ناموس زنان کشور بگذارد.

بلی خانم حضرتی! بیگانگان متجاوز و استعمارگر وطن ما را در فردای استقلال کشور خمی ناپذیر ما حتماً ترک می گویند و زمستان سرد تسلط اجانب میگذرد و روی سیاهی آن به عوامل بی حرمت آنان می ماند. آفتاب حقایق را نمیتوان به دو انگشت ملوث به بی ننگی و تبارگرایی پنهان نمود، سیاه را نمیتوان سفید ثابت کرد.

* وضع روشنفکران کریح الحال ما مارا به یاد قصه ی دو تا چلی گرسنه می اندازد که از کنار قریه ای می گذشتند. آنها تصمیم میگیرند، که به قریه رفته و از مردم آن طالب نان شوند. یکی از آنها که هوشیارتر از دیگرش بود میگوید، که اگر به مردم قریه بگوئیم که چلی هستیم، شاید نان بهتری نصیب ما نشود، پس بهتر اینست که من ترا مولوی خطاب کنم و تو مرا مولانا.